

دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه  
سال ۵ شماره ۱۵، مرداد و شهریور ۱۳۹۶

## بژنیانی: روایتی گرجی از داستانی ایرانی

سید محسن حسینی<sup>\*</sup><sup>۱</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۳)

### چکیده

بیژن و منیژه یکی از داستان‌های کهن ایرانی است که در سرزمین گرجستان سابقه‌ای دیرینه دارد. به غیر از ترجمة آزادی که در قرن شانزدهم میلادی از این داستان صورت گرفته است، نقل‌ها و روایت‌های عامیانه گرجی دیگری از این داستان در دست است که تقریباً همان ویژگی‌های روایت‌های شفاهی و نقالی ایرانی را دارند. روایان گرجی با واردکردن عناصر مسیحی و گرجی در داستان، فضای روایت را تغییر داده، جزئیاتی به داستان افزوده یا از آن کاسته‌اند. همچنین گاه شخصیت‌های جدیدی را وارد داستان کرده، تغییرات، جابه‌جایی‌ها و آشفتگی‌هایی را نیز در پی‌رنگ آن به وجود آورده‌اند. در این پژوهش که با هدف معرفی و مقایسه یکی از این روایت‌ها با روایت شاهنامه صورت گرفته، ضمن ترجمه خلاصه‌ای از روایت گرجی، به برخی از تفاوت‌ها و شباهت‌ها اشاره شده و جایگاه این روایت در فرهنگ و ادب عامه مردم گرجستان بررسی شده است.

**واژه‌های کلیدی:** بیژنیانی، بیژن و منیژه، روایت ادبی، گرجستان، ادبیات عامیانه.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)

\* Hoseini.mo@lu.ac.ir

## ۱. مقدمه

بیژن و منیزه از داستان‌های شاهنامه فردوسی است<sup>۱</sup> که دو عنصر رزم و بزم را در کنار یکدیگر دارد. این داستان مانند ویس و رامین جزو داستان‌های عاشقانه ادبیات اشکانی است. برخی پژوهشگران میان این دو داستان مشابهت‌هایی یافته‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۲۷۳-۲۹۸). از داستان بیژن و منیزه در منابع پیش از فردوسی نامی نیست و ظاهراً داستان منفردی از داستان‌های مشهور قدیم بوده است؛ زیرا در روایت‌های دینی ایران (آموزگار، ۱۳۷۴: ۶۶) و در شاهنامه کهن ابومنصوری به آن اشاره‌ای نشده است (نولدکه، ۱۳۶۹: ۸۵-۸۶؛ تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۲۷۹-۲۸۰) و فردوسی آن را در اوان جوانی و به خواهش همسرش به نظم درآورده است (صفا، ۱۳۶۳: ۱۷۷-۱۷۸). مهرداد بهار (۱۳۷۶: ۵۷-۵۸) داستان بیژن و منیزه را نوع دگرگون‌شده‌ای از داستان «ایشت و تموز» (از اساطیر بابلی) دانسته است. برخی از محققان نیز این داستان را یادگار جامعه زن‌سالار پیش از مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران و شکل دگرگون‌شده اسطوره‌ای دانسته‌اند که در آن الهه و بغانویی، پهلوانان بزرگ را می‌ربوده و در چاه زندانی می‌کرده است. در این داستان نمادین «فرورفتن خورشید در چاه مغرب» علت وقوع پدیده‌ای طبیعی مانند کسوف یا خسوف دانسته شده است. اندک‌اندک، این بن‌مایه داستانی، بنابر تأثیر روایات تاریخی، به پهلوانان ایران و توران منسوب شد و به تدریج تحول یافت و از آن پنداشته اساطیری به داستان شاهدختی که مردی را می‌رباید، تبدیل شد (مزداپور، ۱۳۷۳: ۵۷-۵۸؛ مالمیر، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

برخی از پژوهشگران به استقلال داستان معتقد شده‌اند و براساس دیباچه و برخی ویژگی‌های سبکی نظیر کثرت «الفهای اطلاق»، تصنیف آن را مقدم بر دیگر بخش‌های شاهنامه پنداشته‌اند (صفا، ۱۳۶۳: ۱۷۷) و بر مبنای همین تصور درباره مأخذ آن بحث کرده‌اند که آیا مأخذ داستان با مأخذ سایر بخش‌های شاهنامه یکسان است (خطبی، ۱۳۸۱: ۵۴-۷۳) یا از منبعی دیگر اخذ شده است (صفا، ۱۳۶۳: ۱۷۷). خطبی (۲۰۷: ۱۳۸۳) پس از بیان دیدگاه‌های مختلف در این باره نتیجه گرفته است به احتمال بسیار، این داستان بخشی از شاهنامه ابومنصوری را تشکیل می‌داده و فردوسی آن را همراه با داستان‌های دیگر به نظم درآورده است.

بیژن در روایت‌های حماسی ایران پهلوانی دلیر، پاکدل، فدآکار، اما در عین حال دلاوری سرکش، ماجراجو، بی‌پروا، هوس‌باز و تا اندازه‌ای سبک‌سر معرفی شده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۹۹). جدای از داستان عاشق‌شدنش بر منیژه، قهرمانی‌های دیگری چون نبرد متھورانه با «فروود» سیاوش و شکست او، کشتن «بلاشان» تورانی، ریودن تاج «تزاو» و نیز به دست آوردن «اسپینو» به فرمان کیخسرو در جنگ کاس‌رود، پیروزی بر گرازان سرزمین ارمان، کشتن «هومان» و «نستیهن» و «رویین» پسر پیران در نبرد دوازده‌رخ از او گزارش شده است.

طرح کلی داستان در روایت فردوسی، عشق بیژن و منیژه است که دلیل محکم بسیاری از اعمال و حوادث داستانی نظیر افتادن بیژن در دام تورانیان، گرفتاری او در چاه و آمدن رستم برای نجات وی است. البته طرح‌های جزئی دیگری نیز که در بسیاری از موضع، منطقی و پذیرفتگی‌اند، به دو روش مستقیم (از طریق شرح و توصیف) و غیرمستقیم (از طریق گفت‌وگو یا تک‌گویی) پی‌ریزی شده‌اند. هنر فردوسی در پی‌رنگ‌سازی سبب واقع‌نمایشدن داستان، ایجاد صحنه‌های واقعی و همچنین پویایی و عینیت داستان شده است (نیکوبخت، ۱۴۰-۱۲۸۴).

بن‌مايه‌هایی چون پوشیدن لباس مبدل، داروی بی‌هوشی، شب‌روی و حمله شبانه، پنهان‌کاری و نجات، شباهت این داستان را به داستان‌های عیاری نشان می‌دهد (ذوالفاری، ۱۳۹۲: ۱۷۱). بیژن قهرمان منظومه‌ای مستقل با نام بیژن‌نامه است. این منظومه بین ۴۰۰۱ تا ۹۰۰۱ بیت دارد و سروده ابوالعلاء عطاء بن‌يعقوب کاتب رازی ملقب به ناکوک (ف. ۴۷۱ یا ۴۹۱ ق) است (صفا، ۱۳۶۳: ۳۱۶-۳۱۷؛ شباهت فوق العاده و اشعار مشترک میان این اثر و بیژن و منیژه فردوسی سبب شد برخی آن را صرفاً نوعی سرقت ادبی و کاری بی‌ارزش بهشمار آورند (متینی، ۱۳۶۰: ۳۲-۳۷).

کهن‌ترین متنی که نام بیژن و منیژه در آن آمده است کتاب اعمال توomas مربوط به اواخر سده سوم میلادی به زبان سریانی است. نام بیژن و منیژه به سریانی «ویزن و منشر»، به یونانی «اوزانس و منساره» و به ارمنی «ویژان و مانا‌سار» است. اکنون در زبان ارمنی بیژن به صورت «ویژن» باقی مانده است (سرکاراتی، ۱۳۵۵: ۱۶۹).

بهنظر می‌رسد داستان بیژن مدت‌ها پیش از سرایش **شاهنامه** در قفقاز و سرزمین‌های شمالی ایران رواج داشته است. در روایت‌های سنتی کهن مردم ارمنستان آمده است بیژن (از خاندان گودرز) به‌سبب عشق خود به منیژه، در غاری در ناحیه فیاتکاران<sup>۲</sup> در ارمنستان زندانی شد (کویاجی، ۱۳۶۲: ۱۵۳-۱۵۴).

کویاجی با استناد به رواج نام‌هایی چون بیژن و گودرز در سرزمین‌های گرجستان، ارمنستان و مناطقی از جنوب روسیه نتیجه می‌گیرد که داستان‌های خاندان گودرز در این مناطق به صورت افسانه‌های قومی درآمده بود؛ زیرا مأخذ بیشتر نام‌های معمول میان اقوام چنین افسانه‌هایی است (همان، ۱۵۴).

## ۲. بیان مسئله

مسئله اصلی پژوهش حاضر که در نوع خود جزو نخستین‌ها به شمار می‌رود این است که بژنیانی چگونه روایتی است؟ پدیدآورندگان آن که بوده‌اند؟ چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین این روایت گرجی و روایت فردوسی وجود دارد؟ جایگاه آن در فرهنگ و ادبیات عامیانه گرجستان کجاست؟

## ۳. هدف، ضرورت و روش پژوهش

در این پژوهش که به روش مقابله‌ای تطبیقی انجام شده است، نگارنده قصد دارد ضمن معرفی روایت گرجی (برای نخستین بار) تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با **شاهنامه** روشن نماید. از آنجا که پژوهش‌های مربوط به نفوذ و حضور ادبیات فارسی و روایت‌های ایرانی در منطقه قفقاز (دست‌کم در زبان فارسی و مجتمع علمی ایران) بسیار نوپاست، می‌توان امیدوار بود که این‌گونه پژوهش‌ها بتواند بخشی از کاستی‌های این حوزه - به طور عام و **شاهنامه** پژوهی به طور خاص - را جبران کند؛ زیرا با وجود حضور پررنگ **شاهنامه** در گرجستان، به دلیل برخی عوامل - که مهم‌ترین آن مانع زبانی است - توجه ایرانیان به این بخش پرثمر از حیات فرهنگی **شاهنامه** بسیار ناچیز بوده است. امری که در صورت تحقیق، جدای از روشن شدن پیشینه و چگونگی حضور فرهنگی ایران در قفقاز می‌تواند از طریق مقایسه روایت‌ها و ترجمه‌های موجود در این

منطقه، هم به پاره‌ای ابهامات موجود در مطالعات شاهنامه‌پژوهی پاسخ دهد، هم تأثیر شاهنامه را در فرهنگ و ادب عامه گرجیان و شکل‌گیری شاهکارهای ادب گرجی بررسی کند.

#### ۴. پیشینه تحقیق

اگرچه درباره روایت گرجی بیژن و منیژه مطالبی به زبان گرجی موجود است؛ اما در زبان فارسی کاملاً مغفول مانده و مطلبی درباره‌اش منتشر نشده است. کویاجی (۱۳۶۲) در کتاب آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین صرفاً به این مطلب اشاره کرده که داستان‌های مربوط به بیژن در منطقه قفقاز و جنوب روسیه رواج داشته است. الکساندر گواخاریا – ایران‌شناس گرجی- (۲۰۰۱) در مقاله‌ای که به زبان انگلیسی در ایرانیکا انتشار داد، در خلال بررسی ارتباطات ادبی ایران و گرجستان، به جایگاه روایت بیژنیانی در فرهنگ عامه گرجستان اشاره مختصری کرده است.

#### ۵. پیشینه داستان‌های حماسی - اساطیری ایرانی در گرجستان

از آثار و شواهد برجمانده در متون باستانی گرجی می‌توان دانست که سابقه آشنایی گرجیان با داستان‌های اساطیری و حماسی ایرانی بسیار پیش‌تر از سرایش شاهنامه بوده است. گرجیان از حدود سه هزار سال پیش با فرهنگ و زبان و ادب ایرانی آشنایی عمیق داشته‌اند. در منابع گرجی باستان برخی اسامی قهرمانان اساطیری و حماسی ایران به گونه‌ای ذکر شده است که با شکل آوایی‌شان در شاهنامه تفاوت دارد و بیشتر به تلفظ اوستایی یا پهلوی نزدیک‌اند. برای مثال در یکی از آثار تاریخی گرجی نام گشتاسب به گونه *vaštašab* آمده که با صورت اوستایی آن، یعنی *vištaspa* رابطه نزدیکی دارد. در ضمن نام فرزند این شاه نیز در این منبع به گونه *spandiat* آمده که مأخوذه از صورت پهلوی آن *spandyād / spandiāt* است. همچنین نام دیگر ضحاک به صورت *bevrasp* ذکر شده که با صورت پهلوی آن *bevarasp* قابل سنجش و مقایسه است<sup>۳</sup>.

<sup>۳</sup> (ژرژلیانی، ۲۰۰۹: ۳).

بعد از سایش شاهنامه توجه گرچان به این اثر دوچندان شد. آنان تقریباً از همان قرن‌های نخست سایش شاهنامه، آن را ترجمه کردند و با توجه به ارزش‌های اخلاقی این اثر و نیز فرهنگ پهلوانانه آن، مشتاقانه به روایت آن روی آوردند و تأثیر و نفوذ آن را در فرهنگ و ادبیات‌شان ماندگار ساختند. این تأثیر را می‌توان در روایت‌های گرجی شاهنامه، ضرب‌المثل‌ها و داستان‌های عامیانه، داستان‌ها و منظومه‌های حماسی و غنایی چون پلنگینه‌پوش و نیز نام‌گذاری‌های برآمده از شاهنامه بررسی کرد. اهمیت شاهنامه در فرهنگ و ادب گرجی به درجه‌ای است که برخی مدعی شده‌اند در گرجستان هیچ‌یک از آثار کلاسیک فارسی و تاجیک و عموماً قافله‌ساران ادبیات غیر گرجی به اندازه اثر فردوسی انتشار نیافته و مقبول ادب‌دوستان نشده است (رسولی، ۱۳۷۵: ۵۱).

روایت‌های گرجی شاهنامه<sup>۵</sup> عنوانی است که به ترجمه‌های آزاد صورت‌گرفته از شاهنامه گفته می‌شود. مترجمان یا پدیدآورندگان این روایت‌ها در ترجمة شاهنامه پایبندی کاملی به متن نداشتند و با اعمال دخل و تصرف‌هایی در متن به داستان‌ها رنگ‌بُوی محلی داده‌اند. گاه این دگرگونی‌ها تا بدان حد پیش رفته که روایت گرجی در قامت اثری مستقل چهره نشان داده است، به‌گونه‌ای که این تصور را در ذهن برخی محققان پدید می‌آورد که «شاید این ترجمه‌ها از منابع دیگری غیر از شاهنامه همچون گرشاسب‌نامه، بروزنامه یا شاهنامه منتشر ابوالمؤید بلخی فراهم آمده باشد» (ژرژلیانی، ۲۰۰۹: ۳).

## ۶. پیشینه داستان بیژن و منیژه در گرجستان

ظاهرآ نخستین روایت گرجی مکتوبی که از داستان «بیژن و منیژه» فراهم آمده از آن خسرو تورمانیزده است که در قرن ۱۶ میلادی با تکیه بر متن شاهنامه روایت خویش را از بیژن و منیژه به شعر گرجی پدید آورده است. ترجمة او بعدها در سال ۱۸۷۳ در تفلیس منتشر شد. این ترجمه از آن سال تا ۱۹۲۷ م، ۱۵ بار تجدید چاپ شد که خود بیانگر نفوذ فرهنگی آن در گرجستان، حتی در سال‌های سلطه فرهنگی سیاسی روی هاست.

روایت تورمانیدزه هرچند قرابت‌هایی با متن شاهنامه دارد، اما همچون دیگر روایت‌های گرجی تفاوت‌هایی نیز با روایت اصلی دارد. تورمانیدزه در ترجمه نیز همچون دیگر مترجمان گرجی، فضای داستان را تغییر داده و آن را گرجی کرده است. البته این روایت، مستقل از مجموعه سه جلدی روایت‌های شاهنامه منتشر شده است. ظاهراً غیر از روایت «بیژن و منیزه» داستان دیگری از شاهنامه وجود ندارد که مستقل از کتاب سه جلدی روایت‌های گرجی شاهنامه چاپ شده باشد.

گذشته از این ترجمه منظوم، در انتیتوی نسخ خطی تفلیس چند روایت دیگر از این داستان به صورت نثر (همراه با شعر) نیز وجود دارد. احتمالاً بیشتر این روایت‌ها از همان ترجمه تورمانیدزه منشعب شده‌اند. در گرجی به این روایت، «بژنیانی» گفته می‌شود که معادل فارسی‌اش بیژن‌نامه است.

علاقه و اشتیاق مردم گرجی به خواندن این اثر را می‌توان از خلال بعضی گزارش‌های موجود از قرن‌های پیش دریافت. از آن جمله می‌توان به گزارش پدر برنارد، مبلغ کاتولیکی که در قرن هفدهم در گرجستان به فعالیت‌های تبشيری اشتغال داشته است، اشاره کرد. وی در یکی از نامه‌هایش با تأسف بسیار می‌نویسد که خوانندگان گرجی ترجیح می‌دهند کتاب‌هایی چون بیژنیانی، رستمیانی و بهرام گوریانی را بخوانند و توجهی به آثار مذهبی ندارند (گواخاریا، ۲۰۰۱: ۴۸۴).

## ۷. روایت نمادی بارتایا از داستان بیژن و منیزه

این روایت از بیژن و منیزه را پروفسور نمادی بارتایا، استاد دانشگاه دولتی تفلیس، در سال ۲۰۱۲ به زبان گرجی در نشریه قلم در تفلیس منتشر کرد (بارتایا، ۲۰۱۲: ۷-۲). او متن روایت را از پدربرزگ یکی از دوستانش که نقال و راوی قصه‌های ایرانی بود، شنیده است. اگرچه این روایت نیز همچون بسیاری از روایت‌های نقلان تا حدودی مستقل است، اما پیوستگی‌های زیادی نیز با ترجمه تورمانیدزه دارد. این مطلب هم از خط سیر کلی داستان بر می‌آید، هم از شعرهایی که در لابهای روایت ذکر شده است. هرچند روایت تورمانیدزه به شعر و این روایت به نثر آمیخته با شعر است، با این همه به نظر

می‌رسد غیر از دخل و تصرف‌های مترجم اولیه در متن، بتوان ردپای تصرفات نقالان و روایت‌خوانان را نیز در آن پیدا کرد.

## ۸ خلاصه روایت گرجی

[روزی] عده‌ای از مردم مصیبت‌زده برای دادخواهی از هجوم گرازها به بوستان‌هایشان نزد کیخسرو آمدند. از میان آن همه پهلوان تنها بیژن که توان و جرئت رویارویی با گرازها را داشت، داطلب این مأموریت شد و خواست که کیخسرو راهبلدی همراه او بفرستد. کیخسرو از گرگین خواست که گوش به فرمان بیژن باشد و جوانمردانه او را همراهی کند. در همان بدو ورودشان به دشت گرازها، گراز تنومندی که دندان‌های طلایی‌رنگی داشت، بیرون پرید. گرگین که یارای جنگ با گراز را نداشت، ترسید و به بالای درخت گریخت؛ ولی بیژن مردانه تیری به سمت گراز انداحت و او را کشت. گرگین که حسادتش نسبت به بیژن برانگیخته شده بود، می‌خواست تا از این شرمساری رهایی یابد و به دیگران بگوید که او این کار سترگ را انجام داده است.

بعد از شکار گرازها بیژن از عمویش [؟] گرگین خواست که دندان‌های گرازها را بار اسبان کنند و راه بازگشت را در پیش بگیرند. گرگین در پی آن بود به شکلی اتفاقی، بیژن را به خطر اندازد و او را نیست و نابود کند؛ برای همین برای بیژن از دوشیزه زیبایی گفت که در کشور بیگانه سرزمین شاه افراسیاب- زندگی می‌کند. دختر زیبایی به نام منیژه که آفتاب نیز صورت زیبایش را ندیده است. بیژن که واقعاً عاشق شده بود به راه افتاد و به جایی رسید که منیژه در آنجا زندگی می‌کرد. کوشک بلندی که در پای آن چشمه‌ای جاری بود. بیژن کنار چشمه نشست و خرگوشی چوبی ساخت، بعد چنگش را برگرفت و شروع به نواختن کرد. منیژه [از بالای کوشک] جوان غریبه‌ای دید، شیفتۀ [زیبایی و پهلوانی] او شد و از دایه‌اش خواست که پرس‌وجو کند این جوان کیست و از کجا آمده است. اگر برای جنگ آمده، چرا لشکر نیاورده؛ اگر برای دوستی آمده، چرا تازیانه‌ای سنگین در دست دارد؟ چرا جوشن پوشیده و شمشیر بر میان بسته؟ دایه نزد بیژن رفت و هرچه بانویش گفته بود به او گفت. بیژن به او گفت: اگر منیژه را نشانم بدھی، من [نیز] در خدمت تو خواهم بود و جامه و پای جامه‌ای زردوزی شده بر

تن تو خواهم کرد. دایه پیغام بیژن را نزد منیزه برد و در گوشش گفت: [بیژن] در آرزوی آشنای با شما و از دورها آمده است. منیزه می‌خواست بیژن را به کاخ خویش دعوت کند، ولی از پدرش و دریانها واهمه داشت. از این رو تصمیم گرفت تا بیژن را همچون مرده‌ها داخل تابوت وارد قصر کند. او عمدًاً یکی از خدمتکارانش را کنار رودخانه فرستاد تا برایش خبر بیاورد، به امید اینکه بیژن با او هم‌کلام شود و با همفکری راهی برای اجرای این کار بیابند. وقتی بیژن دختری را که منیزه فرستاده بود صراحی در دست دید، از او آب خواست. دختر آب را به بیژن داد. بیژن بعد از اینکه آب را نوشید انگشت‌ش را در صراحی انداخت. ندیمه صراحی را پیش منیزه برد. منیزه حين نوشیدن آب متوجه انگشت‌ش شد. بعد از آن منیزه پسران خدمتکارش را خواست و صندوق بزرگی به آن‌ها داد تا به کنار رودخانه ببرند و بشوینند. آفتاب که غروب کرد خودش نیز به کنار رودخانه رفت و بیژن را در صندوق پنهان کرد و فرمان داد صندوق را به بالای کوشک ببرند.

بیست خدمتکار صندوق را به بالا بردند و در اتاق منیزه گذاشتند و بیژن را که خوابیده بود آرام‌آرام بیدار کردند. افراسیاب که این خبر را شنید خشمگینانه نزدیکانش را فراخواند و فرمان داد تا بیژن را دستگیر کنند. بیژن درها را از داخل قفل کرد و کلیدها را شکست. سپس به در تکیه داد تا نتوانند در را بشکنند. [در این زمان] پیرزنی نزد افراسیاب آمد و به او گفت: اگر بیژن را دستگیر کنم، [در ازای آن] چه به من می‌دهی؟ افراسیاب گفت نیمی از دارایی‌ام را. پیرزن گفت: یک بز، یک جوال‌دوز و [یک جام] نوشیدنی رومی (عرق) به من بدھیم. پیرزن جوال‌دوز را در تن بز فرو می‌کرد [نشان می‌داد که می‌خواهد او را بکشد، ولی نمی‌تواند]. بیژن این صحنه را دید و بدون توجه به هشدارهای منیزه به کمک [پیرزن] شتافت. بیژن بز را کشت و شام را آماده کرد. [هنگام خوردن شام] پیرزن پنهانی نوشیدنی رومی را در غذای بیژن ریخت و او را مست و بی‌هوش تحويل افراسیاب داد. افراسیاب دستور داد: فوراً او را به دار آویزنند. بیژن که از این وضعیت شگفت‌زده و پریشان شده بود از افراسیاب خواست دستهایش را باز کند و مجال جنگ و ستیز جوانمردانه به او بدهد. در این وقت یکی از وزیران افراسیاب که «پیران» نام داشت، سر رسید و با تعریف از قهرمانی‌های پدر و عموهای

بیژن و رستم، افراسیاب را از عاقبت ماجرا ترساند و به او توصیه کرد بیژن را به بند بکشد و دست و پای بسته درون سیاه‌چال عمیق بیندازد. سر چاه را با تخته‌سنگ عظیمی پوشاندند. سنگی که آنقدر بزرگ بود که همه روستاییان برای کشیدنش به خدمت گرفته شدند.

افراسیاب منیزه را از کاخش بیرون کرد و گفت: از پیش من برو و با دریوزگی از بیژن حمایت کن. زمان گذشت و گرگین به سرزمین خود برگشت. پیش کیخسرو رفت و گفت: تندبادی سهمگین بیژن را با خود برد و اثری از او پیدا نشد. کیخسرو خیلی خشمگین شد و فهمید که گرگین دروغ می‌گوید. دستور داد او را به بند بکشند و در سیاه‌چال زندانی کنند. تلاش گیو نیز برای پرسیدن حقیقت از گرگین بی‌ثمر بود.

کیخسرو به گیو قول داد که سپاهیانش را به جست‌وجوی بیژن بفرستد و زنده یا مرده او را بیابد. گرگین را هم همراهشان فرستاد. هفت روز گذشت. بیژن را پیدا نکردند و دست خالی بازگشتند. وقتی گیو از این موضوع باخبر شد بر سر و صورتش می‌زد و مویش را می‌کند. کیخسرو جام لبریز از آب را برداشت و در آن نگریست. بیژن را دید که در چاهی در ترکستان گرفتار شده است. از شادی و خوشحالی فریاد کشید و بزرگان را فراخواند و گفت: فرزند گیو زنده است و در ترکستان گرفتار شده است، در سیاه‌چال افتاده و بر دست و پایش زنجیر نهاده شده است. سپس مشورت کردند چه کسی را به ترکستان (توران) بفرستند تا بیژن را از اسارت برهاشد. هیچ کس جرئت نداشت. پس تصمیم گرفتند رستم پیلتون را فراخوانند. کیخسرو نامه‌ای در این خصوص به رستم نوشت.

گیو نامه را پیش رستم برد؛ ولی رستم در خانه نبود. گیو آنچه را برای بیژن پیش آمده بود برای زال تعریف کرد. زال گفت: رستم به کوه رفته، نامه را به من بده من نامه را بلند می‌کنم و رستم که مرد بلند قدی است، نامه را می‌بیند. گیو نامه را به او داد. زال سر کوهی بلند رفت و نامه را بالای دست گرفت. رستم که دید زال به طرف او می‌آید او را صدا زد و گفت چه شده؟ برای چه به اینجا آمدی؟ زال باز هم نامه را بلند کرد و رستم نامه را خواند و گفت: فردا کاری خواهم کرد که دولت افراسیاب به لرزه درآید.

سپس رستم به گیو گفت: حال بیا تا به خانه برویم و [دو] سه روزی خوش باشیم تا پهلوانان و جنگاوران من جمع شوند. سپس یک نفر را در سرزمین خود به سراغ هفت پهلوان فرستاد. هنگامی که پهلوانان آمدند سه روز شادی و خوشی کردند. سپس رستم دستور داد: سلاح پدربرزگم را بیاورید که باید آن را بر تن کنم. زال هم این طور گفت: من هم همراه شما می‌آیم تا نوهام را نجات دهم. گیو جلو [تر از رستم و زال] رفت و به کیخسرو خبر داد که رستم و زال و پهلوانانشان در راه هستند.

کیخسرو به پیشواز آن‌ها رفت. دست زال را گرفت و به خانه‌اش [کاخش] برد و بر تخت روان خود جای داد. کیخسرو توضیح داد که نمی‌توان با جنگ و ستیز وارد آن شهر شد، بلکه باید با فریب و نیرنگ داخل شد. شما همگی [باید] روی این لباس‌های رزم و سلاح‌ها لباس تاجران را بر تن کنید و همچون بازرگانان بر روی شتران با کالاهای زیادی از نقره، طلا و پارچه وارد شوید. وقتی آنجا وارد شدید درباره بیژن پرس‌وجو کنید که چطور است و کجاست؟ وقتی فهمیدید او کجاست، بروید و او را رها کنید. ایشان هم لباس بازرگانان به تن کردند و راهی شدند. از مرز دشمن عبور کردند، به شهر وارد شدند و سراغ پیران را گرفتند. پیران از ایشان علت آمدنشان را جویا شد. آنان پاسخ دادند ما از راه دور آمده‌ایم و تاجران ایرانی هستیم. طلا و نقره زیادی همراه داریم، بیم آن داریم که راهزنان آن‌ها را از ما بدزدند، کمک و یاری شما را خواستاریم. پیران گفت: هر کجا می‌خواهید اقامت کنید و خیالتان راحت باشد. هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد.

در وسط شهر چادرهایشان را بربا و اعلام کردند اجناس طلایی و نقره‌ای را به فقیران و بینوایان به قیمت ارزان می‌فروشند. هر که می‌خواهد بیاید و سود ببرد. دامن لباس دو پیرمرد فقیر را پر از طلا و نقره و پول کردند و به خانه‌شان باز گرداندند. [آن دو] در راه به منیزه برخوردنند که کشکول گدایی آویزان کرده بود. به او گفتند: چرا [بیهوده] اینجا سرگردانی؟ از ایران تاجرانی آمده‌اند که به گدایان و فقرا نقره و طلا می‌بخشنند. نزد آنان برو. منیزه پیش بازرگانان رفت و گفت: بیژن دست‌وپابسته در زنجیر در چاه افتاده است. مقدار کمی خوراکی به من بدهید تا برایش ببرم تا از گرسنگی نمیرد. رستم، گیو، گودرز و دیگران وقتی خبر [زنده‌بودن] بیژن را شنیدند

خوشحال شدند. برای همین منیزه را داخل چادر بردند و به او نان دادند و برای بیژن هم فرستادند.

وقتی منیزه از بالای چاه برای بیژن نان می‌انداخت بیژن خیلی تعجب کرد و از ته چاه فریاد زد چه کسی این قرص نان را برای من فرستاده است؟ منیزه گفت بازرگانانی که از ایران آمده‌اند این نان را به من دادند. بیژن فهمید که پدر و عموهایش از او باخبر شده‌اند. خوشحال شد و به منیزه گفت: برو و از رستم، گیو و گودرز بپرس که برای بیرون آوردن بیژن قهرمان چه کمکی می‌توانند بکنند؟

منیزه آمد و در بین مردم فریاد زد چه کسی می‌تواند به بیژن کمک کند تا از مرگ نجات پیدا کند یا در ایران به کیخسرو خبر دهد تا رستم و گیو و گودرز را از ایران بفرستد؟ رستم و دیگران از این اعلان عمومی خشمگین شدند و ترسیدند که مردم به آن‌ها شک کنند. برای همین شروع به فریادزن بسر منیزه کردند. منیزه پیش بیژن دلسوخته رفت و گفت بازرگانان مرا از خود راندند و بر من خشم گرفتند. وقتی (بیژن) شرح ماجرا و علت را جویا شد، بیشتر از آنان خشمگین شد و گفت چرا آشکارا برای رهایی من فریاد زدی؟ باید [این مطلب] را پنهانی به آن‌ها می‌گفتی.

منیزه دوباره برگشت و ملتمسانه کنار چادرشان ایستاد. رستم دلش به حال او سوخت. وقتی مردم رفتند و دکان‌هایشان را بستند، منیزه را داخل چادر برد و به او گفت: من اینجا آمده‌ام تا شما را رها کنم و به ایران ببرم. آمدن ما پنهانی است، [ولی] تو در پیش مردم فریاد زدی. منیزه به گریه افتاد و غمگینانه گفت از کجا این موضوع را می‌دانستم. رستم به منیزه توصیه کرد برو به پدرت بگو بیژن در حال مرگ است. قبل از مرگ آرزوی دیدن روشنایی را دارد، به همین دلیل تقاضا می‌کنم فردا هر چه هیزم وارد شهر می‌شود بر سر چاهی که بیژن در آن است جمع کنند و آتش بزنند تا بیژن روشنایی را ببینند. افراسیاب حقیقتاً دستور داد هیزم‌ها را کنار چاه ببرند.

هنگام غروب آفتاب منیزه هیزم‌ها را آتش زد. وقتی بازرگانان شعله‌های آتش را دیدند به آن سمت به راه افتادند. رستم به منیزه هشدار داد و گفت: ترس به دل راه مده، وقتی من غرش کنم این سنگ بزرگ به دور دست‌ها پرت می‌شود و در شهر عده‌ای از این سبب می‌میرند، عده‌ای هم مجروح می‌شوند [در آن شلوغی و هیاهو]. هیچ کس

متوجه ما نخواهد بود، ما کارمان را انجام می‌دهیم و می‌رویم. [آنگاه] رستم کلاهخود آهنه را بر سر گذاشت و زره بر تن کرد تا سرش در لحظهٔ فریادزن نشکندا! رستم نعره‌ای کشید صخرهٔ سهمگین از زمین بلند و به آسمان پرتاب شد. رستم اسیر گریان را صدا زد و گفت: ای پسر آفتاب [زیبارو] چطوری؟ از چاه پاسخ آمد که دیگر نمی‌توانم اینجا بمانم و این زنجیرها را تحمل کنم.

بیژن همیشه به فکر انتقام از عموی بدجنس (؟) خود گرجین بود، برای همین به رستم گفت: گرجین با من دشمنی کرد و مرا در دام انداخت. او مرا به دندان‌های گراز فروخت و در این سرزمین بیگانه گرفتار ساخت. رستم از او خواهش کرد که گناه گرجین را ببخشد و گفت: خون را با خون نمی‌شویند. منیزه نیز برای گرجین تقاضای بخشش کرد. بیژن به فکر فرو رفت و اندکی بعد از گناه گرجین درگذشت. بیژن را که خیلی نالان و رنجور بود، در گلاب شستوشو دادند. مدت زیادی بود که گرسنه بود [از این رو] خوراکش دادند. [سپس] رستم به بیژن گفت: خوب حالا به خانه برویم. بیژن گفت تا زمانی که این شهر را خراب نکرده‌ام از اینجا نمی‌روم. [آنگاه] رستم، بیژن و دیگران سلاح برداشتند و به سراغ افراسیاب رفتند تا لشکرش را تارومار کنند. افراسیاب در خواب بود که بر سرش ریختند. وقتی بیدار شد دائم فریاد می‌زد بزرگان من کجا هستند؟ لشکر من کجاست؟ ولی از هیچ‌کس صدایی برنخاست. رستم و بیژن به عقب برگشتند و منیزه را با خود بردنده. وقتی از شهر دور می‌شدند رستم گفت: یک نفر بر عکس بر اسب بنشیند تا اگر افراسیاب بر ما هجوم آورد، باخبر باشیم و او را ببینیم. وقتی متوجه شدند افراسیاب با سپاهی که از شهرهای دیگر جمع کرده بود در تعقیب آن‌هاست برای جنگ آماده شدند. دو سپاه رودرروی هم قرار گرفتند. رستم طبق معمول نعره‌ای کشید، همهٔ لشکریان از صدای نعره او نقش زمین شدند. همراهان رستم سر از تن همهٔ آنان جدا کردند و افراسیاب را [نیز] تکه‌تکه کردند. [آنگاه] به منیزه اجازه دادند به عقب برگرد و برای پدرش عزاداری کند. سپس وارد شهر شدند و چیزهای بسیاری [با خود] برداشتند و به خاطر حمایت و مراقبتی که پیران از بیژن کرده بود، شهر را به پیران دادند. [آنگاه] منیزه را برداشتند و به سرزمین خود برگشتند. کیخسرو پس از شنیدن خبر بازگشت رستم و همراهانش به بزرگان دستور داد برخیزید

[تا به پیشواز] برویم تا در جایی که ایشان را ملاقات می‌کنیم عروسی بزرگی برپا کنیم. واقعاً هم این کار را کردند. کیخسرو از همه قهرمانان تشکر کرد و دست زال را بوسید. [سپس] شادمانی کردند. زمان گذشت و آن‌ها به ایران برگشتند. شاه در دولت خودش به بیژن جایگاه امیر پهلوانان را عطا کرد (بارتایا، ۲۰۱۲: ۷-۲).

#### ۱-۸. تجزیه و تحلیل روایت

با تأمل دوباره در این روایت می‌توان به تفاوت‌های آن با روایت شاهنامه فردوسی پی‌برد. بخشی از این تفاوت‌ها ناشی از دخل و تصرف مترجم نخست و پاره‌ای دیگر نتیجه دخل و تصرف راویان و نقالان است.

##### روایت شاهنامه

##### روایت گرجی

- ۱ روایت گرجی با ورود دادخواهان به روایت فردوسی با توصیف شبی دهشتزا، دربار کیخسرو آغاز می‌شود (البته ذکر محبوب قصه‌پرداز فردوسی و نیز توصیف مجلس کیخسرو و پهلوانان حاضر اشاره‌ای به ارمنی‌ها نمی‌شود). در مجلس شروع می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰-۶، ب-۱).<sup>۵۰-۵</sup>

- ۲ در روایت گرجی، گرگین یارای جنگیدن در روایت شاهنامه گرگین از روی حسادت با گرازها را ندارد [در برخی روایت‌های نمی‌خواهد بیژن را یاری دهد، نه اینکه شفاهی نیز گرگین به دلیل ترس از پترسد یا نتواند (همان، ۱۳، ب-۱۱۹).<sup>۱۲۰</sup> همراهی بیژن امتناع می‌ورزد (انجوى شيرازى، ۱۳۶۹: ۱/۲۴۶)].

- ۳ منیژه در کوشکی بلند زندگی می‌کرد که در شاهنامه منیژه در جشن‌گاهی سبز و خرم، خیمه و استراحت‌گاهی موقت برپا کرده بود (همان، ۱۶، ب-۱۵۸).

- ۴ بیژن از چوب مجسمه‌ای به شکل در شاهنامه فردوسی، روایت‌های شفاهی و خرگوش ساخت و سپس چنگ برداشت طومار جامع نقالان به این مطلب اشاره‌ای نشده است.<sup>۴</sup>

- ۵ منیژه بدون اینکه بیژن را بی‌هوش کند، او در روایت شاهنامه بیژن را بی‌هوش کردن،

بژنیانی: روایتی گرجی از داستانی ایرانی سید محسن حسینی

را در صندوقچه‌ای چوبی به داخل قصر در عماری گذاشتند و هنگام ورود به قصر او را در چادری پیچیدند (همان، ۲۲، ب ۲۳۸-۲۴۲).

<sup>۶</sup> بیژن از طریق انداختن انگشترش در به این مطلب نه در شاهنامه، نه در روایات صراحی در این ترفند با منیزه همراهی شفاهی و نه در هفت‌لشکر اشاره‌ای نشده است. کرده بود.

<sup>۷</sup> پیژن جادو با نیرنگ، بیژن را با در روایت شاهنامه، گرسیوز با حیله و نوشابه‌ای رومی بی‌هوش کرد و تحويل نیرنگ بیژن را دست‌بسته تحويل افراسیاب می‌دهد (همان، ۲۵، ب ۲۹۵-۲۹۹).

<sup>۸</sup> گرگین به دروغ مدعی شد تنبدای در روایت شاهنامه، گرگین به دروغ گفت: در راه بازگشت گوری زیبا بر سر راهمان قرار گرفت. بیژن به شکار گور رفت و باز نیامد (همان، ۳۷، ب ۴۹۴-۵۰۵).

<sup>۹</sup> کیخسرو در جامی لبریز از آب از کیخسرو در فروردین‌ماه، هنگام پرستش پروردگار در جام گیتی‌نما نظر کرد و دریافت بیژن در توران‌زمین اسیر است (همان، ۴۲-۴۳، ب ۵۸۸-۶۰۳).

<sup>۱۰</sup> زال نیز برای نجات نوه‌اش راهی در روایت شاهنامه و طومار جامع نقالان از سرزمین توران می‌شود؛ کیخسرو به چنین رویدادی خبری نیست. پیشواز رستم و زال می‌آید و زال را بر تخت خویش می‌نشاند.

<sup>۱۱</sup> رستم و همراهانش دامن دو پیرمرد را از طلا و نقره پر می‌کنند. آنان نیز منیزه را که به گدایی مشغول شده بود به رفتن نزد ایرانیان بازرگان تشویق می‌کنند.

<sup>۱۲</sup> منیزه نزد بازرگانان ضمن بیان احوال زار در روایت شاهنامه منیزه بیشتر برای طلب خود و بیژن، طلب نان می‌کند؛ بیژن از کمک و دریافت خبر نزد بازگنان ایرانی نان‌ها پی می‌برد (؟) ایرانیان برای نجاتش می‌رود. بیژن نیز از انگشت‌های که در مرغ

آمده‌اند.

بریان تعییه شده است، از حضور رستم

باخبر می‌شود (همان، ۶۶، ب ۹۹۰-۹۹۵).

۱۳ رستم از منیزه می‌خواهد به دروغ، به در روایت *شاهنامه* نیز منیزه هیزم فراهم پدرش بگوید مرگ بیژن فرارسیده، در می‌کند و آتش می‌افروزد، اما افراسیاب در لحظه آخر خواهان دیدن نور است؛ این آتش افروزی نقش ندارد (همان، ۷۰، ب ۱۰۶۵-۱۰۷۰). افراسیاب دستور می‌دهد تمام هیزم‌های شهر را بر سر چاه جمع کند و آتش بزنند.

۱۴ رستم با یک نعره، سنگ بزرگی را که بر در روایت *شاهنامه* و نیز بیشتر روایت‌های نقالی، رستم سنگ بزرگی را که «اکوان دیو» از دریا بدان سامان افکنده بود و هفت پهلوان از تکان‌دادنش عاجز بودند، از سر چاه بر می‌دارد، در بیشه شهر چین می‌اندازد و زمین می‌لرزد (همان، ۷۱، ب ۱۰۷۹-۱۰۸۶).

۱۵ رستم از بیژن می‌خواهد که گرگین را درباره شفاعت از گرگین در *شاهنامه* و نیز بیخشد. منیزه نیز در این شفاعت‌خواهی روایت‌های شفاها، منیزه نقشی ندارد. رستم را همراهی می‌کند.

۱۶ در این نبرد افراسیاب نیز کشته و بدنش افراسیاب که یارای مبارزه با رستم را ندارد، تکه‌تکه می‌شود؛ به منیزه مهلت داده وقتی می‌بیند دلیران توران همه کشته شده‌اند از میدان نبرد به سوی توران می‌شود که برای پدرش عزاداری کند می‌گریزد (همان، ۸۰، ب ۱۲۲۸-۱۲۳۰).!

روایتها و طومارهای نقالان هم به روایت *شاهنامه* نزدیک بوده و خبری از کشته‌شدن افراسیاب نداده‌اند (انجوى شيرازى، ۱۳۶۹: ۱۳۷۷-۲۴۶، ۲۶۰-۲۹۵، ۳۱۱)؛ هفت‌لشکر،

(۲۴۴:).

۱۷ سپس شهر را غارت می‌کند و به پاس در *شاهنامه*، روایت‌های شفاها و

نیکاندیشی پیران در حق بیژن، اداره هفت‌لشکر اشاره‌ای به این موضوع نشده شهر را به او واگذار می‌کنند.

۱۸ کیخسرو به پیشوازشان می‌آید. دست زال کیخسرو به همراه بزرگان به استقبالشان را می‌بوسد. عروسی بزرگی برپا می‌شود می‌رود و پس از ستایش رستم و تبریک به و کیخسرو بیژن را به امیری پهلوانان بر گیو، مهمانی برپا می‌کند و رستم و پهلوانان همراهش را با هدایای بسیار روانه می‌کنند.

هدایایی نیز از طریق بیژن برای منیزه می‌فرستد و از بیژن می‌خواهد با او سخن سرد نگوید و به شادی روزگار بگذراند (فردوسی، ۱۳۸۴/۵: ۸۲-۸۴).)

گذشته از این موارد افتراء، به مواردی نیز بر می‌خوریم که بیانگر شباهت این دو روایت است. با وجود افزوده‌های راویان، اصل داستان و خط سیر کلی آن هنوز مبتنی بر روایت شاهنامه است.

در هر دو روایت بیژن تنها پهلوانی است که برای نبرد با گرازها داوطلب می‌شود. گرگین نیز تنها کسی است که مأمور همراهی بیژن می‌شود. در روایت گرجی نیز همچون شاهنامه از منیزه به عنوان دختر زیبایی که آفتاب نیز چهره‌اش را ندیده یاد می‌شود (بارتایا، ۲۰۱۲: ۲). گفت و گوهای بین دایه، منیزه و بیژن نیز در روایت گرجی بسیار شبیه شاهنامه است:

اگر منیزه را نشانم بدھی، من [نیز] در خدمت تو خواهم بود و جامه و پای جامه‌ای زردوزی شده بر تن تو خواهم کرد (همانجا).

اگر نیک‌رایی کنی تاج زر	ترا بخشم و گوشوار و کمر
مرا سوی آن خوب‌چهر آوری	دلش با دل من به مهر آوری

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۰/۵-۲۱۳)

بی‌تابی بیژن هنگامی که در قصر منیزه به هوش می‌آید و خود را گرفتار می‌بیند، در روایت گرجی این چنین بیان شده است:

«مرا فریب دادند. این چه وضع دشواری است [که در آن گرفتار آمدم]. کجا باید ای دوستان شمشیردار (سلحشور) من، کجا باید ای کشودایان نجات دهنده؟ چرا باید این گونه بمیرم. اینک به یقین دانستم گورگین دشمنم بود» (بارتایا، ۲۰۱۲: ۳).

که شبیه به این ایات شاهنامه است:

که چون رزم سازم بر همه تنا همانا که برگشتم امروز هور بجز ایزدم نیست فریدرس که سرداد باید همی رایگان	بیپیچید بر خویشن بیشنا نه شبرنگ با من نه رهوار بور زگیتی نبینم همی یار کس کجا گیو و گودرز و کشوادگان
--	---

(فردوسي، ۱۳۸۴: ۲۵/۵، ۲۸۱-۲۸۴)

در روایت گرجی وقتی بیژن در مقابل افراصیاب قرار می‌گیرد این چنین مبارز می‌طلبد:

حال که شما مرا این گونه گرفتار کردید و دستم را از پشت بستهاید دستور بدھید تازیانه  
مرا به من بدھند تا پھلوانانه بجنگم. اگر کسی توانست با وجود اینکه دستهای من بسته  
است از پیش من زنده عبور کند آنگاه از خجالت آب خواهم شد و در زمین فرو خواهم  
رفت (بارتایا، ۲۰۱۲: ۴).

که بسیار شبیه این بخش از روایت شاهنامه است:

اگر شاه خواهد که بنید ز من یکی اسب فرمای و گرزی گران اگر زنده مانم به مردم مدار (فردوسي، ۱۳۸۴: ۲۷/۵، ۳۲۹-۳۳۱)	دلیری نمودن بدین انجمن ز ترکان گزین کن هزار از سران به آوردگه بر یکی زین هزار
--	---

سخن گفتن بیژن با باد در روایت گرجی نیز از جمله مواردی است که اثبات می‌کند ساختار کلی روایت بر شاهنامه استوار شده است: «ای بادی که در بالای آسمان می‌وزی به پدر و عموهایم خبر بده که من اسیر شده‌ام و بدون اینکه جنگی کرده باشم شکست خورده‌ام و چشمانم از اشک پر شده است» (بارتایا، ۲۰۱۲: ۴).

ای باد بگذر به ایران زمین بگوییش که بیژن به سختی در است ببخشود یزدان جوانیش را	پیامی بر از من به شاه گزین چو آهور که در چنگ شیر نر است (فردوسي، ۱۳۸۴: ۲۸/۵، ۳۴۹-۳۵۱)
--	---

رویارویی نخست گیو با زال و بیان قصه گرفتارشدن بیژن در سرزمین توران، در خانه نبودن رستم، سه روز استراحت قبل از عزیمت به سمت کیخسرو، خشم‌گرفتن رستم بر منیزه و نحوه لشکرآرایی در نبرد با افراسیاب از دیگر موارد شباht روایت گرجی با متن شاهنامه است.

همان‌گونه که مشاهده شد روایت گرجی در عین اینکه با روایت شاهنامه شباht های ساختاری زیادی دارد، از منظر پاره‌ای حوادث فرعی و نیز جزئیات داستانی با این روایت تفاوت دارد که البته درخور توجه است.

نکته جالب اینکه بیژنیانی مطالبی دارد که گاه نه در شاهنامه یافت می‌شود نه در روایت‌های شفاهی و طومارهای نقالی و نه حتی بخش‌های الحاقی برخی نسخه‌های شاهنامه<sup>۷</sup>. برخی از این باورها عبارت‌اند از: عمومی بیژن بودن گرگین، چنگ‌نوازی بیژن در برابر کوشک منیزه، مشارکت بیژن در نقشه ورود پنهانی منیزه به قصر، زن جادو و نقشش در دستگیری بیژن، بهانه منیزه برای مقاومت کردن پدرش در خصوص جمع‌آوری هیزم بر سر چاه، راهی شدن زال به همراه رستم برای نجات نوه‌اش بیژن، بخشیدن طلا و نقره از سوی بازرگان‌نماهای ایرانی به دو پیرمرد گدا، شستن بیژن با گلاب، اصرار منیزه به بیژن برای بخشش گرگین، حاضر بودن اصلاح کورسان در قلب سپاه ایران، کشته شدن دسته جمعی سربازان تورانی از یک نعره رستم، قتل افراسیاب به دست بیژن، عزاداری منیزه بر مرگ پدر، واگذاری شهر به پیران به پاس نیکی که در حق بیژن روا داشته بود، بوسیدن کیخسرو دست زال را، ازدواج بیژن و منیزه، انتصاب بیژن به سمت امیر پهلوانان و بسیاری موارد دیگر که همگی حاکی از دخل و تصرف‌های راویان و نقلان گرجی در داستان فردوسی است.

گاه دخل و تصرف مترجمان در حوادث داستان و نیز شخصیت‌پردازی‌ها و صحنه‌آرایی‌ها آنقدر بوده که روایت‌هایی را پدید آورده است که چندان تطابقی با شاهنامه نداشتند. در چنین روایت‌هایی متن شاهنامه صرفاً دست‌مایه‌ای بوده تا مترجمان و راویان از طریق آن پسندیدهای آرزوها و تصورات خود و مخاطبانشان را هرچند در غالب داستان و روایتی از سرزمینی دیگر، محقق سازند و پهلوان یا قهرمان آرمانی خود را بیافرینند. اینان با وارد کردن عناصر مسیحی و گرجی در داستان، فضا و رنگ‌بُوی

روایت را مطابق میل مخاطب تغییر داده و جزئیاتی را [نظیر مواردی که ذکر شد] به داستان افزوده یا از آن کاسته‌اند. همچنین گاه شخصیت‌های جدیدی وارد داستان کرده و تغییرها و جابه‌جایی‌ها و آشفتگی‌هایی را نیز در پی رنگ آن به وجود آورده‌اند. مقایسه این بخش از روایت ضحاک (که مربوط به کشته‌شدن پدر ضحاک به دست ابلیس است) با متن اصلی، به خوبی شیوه ترجمه و روایت‌پردازی مترجمان و راویان گرجی شاهنامه را آشکار می‌سازد:

مَرَآنْ پَادِشَّا رَا در انـلـر سـرـاـي گـرـانـمـايـهـ شـبـگـيرـ بـرـخـاسـتـي زـ بـهـرـ پـرـسـتـشـ بـيـارـاسـتـي پـرـسـتـنـدـهـ باـ اوـ نـبـرـدـيـ چـرـاغـ يـكـيـ ژـرـفـ چـاهـيـ بـهـ رـهـ بـرـ بـكـنـدـ بـهـ خـاشـاـكـ پـوـشـيـدـ وـ بـسـتـرـدـ رـاهـ شبـ آـمـدـ سـوـيـ بـاغـ بـنـهـادـ روـيـ شـدـ آـنـ نـيـكـ دـلـ مـرـدـ يـزـدانـ پـرـسـتـ	يـكـيـ بـوـسـتـانـ بـودـ بـسـ دـلـگـشـاـيـ گـرـانـمـايـهـ شـبـگـيرـ بـرـخـاسـتـي سـرـوـتـنـ بـشـسـتـيـ نـهـفـتـهـ بـهـ بـاغـ بـيـاـورـدـ وـارـونـهـ اـبـلـيـسـ بـنـدـ پـسـ اـبـلـيـسـ وـارـونـهـ آـنـ ژـرـفـ چـاهـ سـرـ تـازـيـانـ مـهـتـرـ نـامـجـوـيـ بـهـ چـاهـ انـلـرـ اـفـتـادـ وـ بـشـكـسـتـ پـستـ
--	--

(فردوسي، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۴۵/۱)

اینک ترجمة گرجی که خود فصل جداگانه‌ای است با عنوان «فوت مردار شاه پدر ضحاک»:

پدر ضحاک بستان دلگشایی داشت چون بهشت که دیواری از مرمر دور آن ساخته و از دو سمت درهای محکمی از پولاد کار گذاشته و با طسمات آراسته بودند. در آن بستان چشمی ای بود که اطرافش با گل‌های رنگارنگ و درخت‌های گوناگون زینت یافته و استخری بود که مملو از گلاب بود. در آن باغ دو اژدها از طلا ساخته و طسماتی بر آن‌ها بسته بودند. از دهان این دو اژدها گلاب بیرون می‌ریخت و استخر را پر می‌کرد و گلاب به اطراف پخش شده بستان را معطر می‌کرد. در آن بستان جنگل پرسایه و زیبایی از نارنج و ترنج و به و سیب و بادام و نرگس ترتیب داده بودند. در وسط باغ طرفه قصوري چند مرتبه ساخته و ایوان‌هایی بر آن‌ها گذشته و حمام‌هایی از سنگ‌های احمر بنا شده بود. هر صبح پادشاه در حمام سروتون می‌شست. پس آن دیو نزند پا در باغ گذاشت و حیله و جادویی به کار برد و وارد حمامی شد که شاه در آن مشغول شست‌وشو بود. بعد یکی ژرف‌چاهی به ره بر بکند و شمشیری که تیزی آن رو به بالا بود، در قعر چاه

نهاد و به خاشاک پوشید. سپیدهدم که شاه برای شستشو وارد حمام شد به چاه جادویی افتاد و شمشیر بر هنر بر تنش فرو رفت و شاه جان سپرد (مار، ۱۳۱۳: ۷۳۵). با مرور دوباره این روایت و روایت‌های مشابه در می‌یابیم که راویان و قصه‌پردازان گرجی دانسته یا ندانسته سنت نقالی ایرانی را در پیش گرفته‌اند. این شیوه در عین تبعیت کلی از داستان‌های ملی پهلوانی ایران در مأخذ کهن و عمدتاً شاهنامه فردوسی، در جزئیات مطابق منابع مکتوب نیست و نقالان و داستان‌گزاران، همواره تخیل و خواسته‌های خود و نیز علایق و پسندهای عموم شنوندگان مجالس خویش را در نقل شفاهی و سپس نگارش و تدوین طومارها دخالت داده‌اند (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۲۲).

این امر در تمام روایت‌های گرجی شاهنامه عمومیت داشته و خاص روایت بیژن نبوده است؛ با این همه طبیعی است داستان‌هایی که بیشتر روایت شده‌اند، بیشتر هم در معرض تغییر و دگرگونی قرار گرفته باشند.

به هر حال بیژنیانی و دیگر روایات گرجی شاهنامه گذشته از اینکه پاره‌ای ابهامات شاهنامه و متون حماسی ایرانی را بر طرف می‌سازند، دستاوردهای مفیدی برای بررسی‌های مردم‌شناسانه محیط فرهنگی- اجتماعی گرجستان در آن روزگار فراهم می‌آورند. همچنین از طریق این روایات می‌توان نقش شاهنامه را در شکل‌گیری شاهکارهای ادبیات و فرهنگ و ادب عامه گرجی بررسی و تبیین کرد، موردنی که در جهان شاهنامه‌شناسی و بررسی‌های تطبیقی ادب عامه ظاهراً بی‌همتاست.

## ۹. نتیجه‌گیری

بیژن و منیزه همچون دیگر داستان‌های شاهنامه در فرهنگ و ادب گرجستان نفوذ چشمگیری داشته است. البته آشنایی گرجیان با این‌گونه داستان‌ها احتمالاً صدها سال پیش از سرایش شاهنامه و متأثر از متون پهلوی بوده است. بیژنیانی که روایت گرجی بیژن و منیزه است، در عین شباهت‌هایی با روایت فردوسی دارای عناصری است که به تأثیر از نقالان و قصه‌پردازان گرجی در اصل روایت راه یافته است. بخشی از این دخل و تصرف‌ها ناشی از افزوده‌های مترجم نخست، یعنی تورمانیدزه بوده است و برخی دیگر به واسطه تصرف‌های نقالان و روایت‌پردازان.

روایت‌های گرجی از نظر افزودن اشخاص دیگر به داستان، تغییر حوادث و غیره شباهت زیادی به روایتها و طومارهای نقالان ایرانی دارد. گذشته از این، این روایت عناصری از فرهنگ گرجی و آیین مسیح را نیز با خود دارد که در بومی ساختن داستان برای مخاطبان گرجی مهم بوده است.

بیژنیانی و دیگر روایت‌های گرجی شاهنامه هم از نظر رفع پاره‌ای ابهامات شاهنامه، هم از نظر بررسی‌های مردم‌شناسانه و نیز تأثیرات فرهنگی‌ای که شاهنامه بر ملتی دیگر گذاشته، سودمند است. بیژنیانی نمونه بسیار جالبی برای بررسی‌های تطبیقی روایت‌های عامیانه فارسی و گرجی از متنی واحد است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. در خصوص داستان بیژن و منیژه، نک: خالقی مطلق، ۱۳۹۱؛ خطیبی، ۱۳۸۳؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۲.

### 2. Phyatkaran

۳. در این باره، ر.ک: بهار، ۱۳۷۶.

### 5. L.zhorzholiani

۶. مجموعه روایت‌های گرجی شاهنامه در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۷۴ در سه جلد منتشر شد. جلد اول این روایات شامل زاکیانی، ساآمیانی و رستومیانی است. جلد دوم شامل داستان بربزو و قطعات منتشر مختلف است و جلد سوم نیز که کوپیدزه آن را منتشر کرده، حاوی اوترتیان ساآمیانی به صورت منظوم و منتشر و نیز داستان‌های سام پهلوان و بهمن به صورت نثر است. در این خصوص، ر.ک: حسینی (۱۳۹۲). «نقش و اهمیت شاهنامه فردوسی در گرجستان». پژوهش‌های ادبی. ش. ۴۲.

### 7. N.bartaya

۸. این قسمت از روایت گرجی با ویژگی‌های اخلاقی‌ای که خالقی مطلق برای قهرمانان قصه‌های پارتی و اشکانی برشمرده، همخوان و هماهنگ است (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۶۹: ۲۸۵).

### منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴). *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴). «برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س. ۳. ش. ۵. صص ۵۱-۱۰۰.

- (۱۳۹۰). «ویژگی روایات و طومارهای نقالی». *بوستان ادب*. س. ۳. ش. ۱. صص ۲۸-۱.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسي نامه*. ۳. ج. چ. ۳. تهران: علمی.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*. چ. ۲. تهران: آگاه.
- تقیزاده، حسن (۱۳۴۹). «مشاهیر شعرای ایران». *فردوسي و شاهنامه او*. تهران: چاپ حبیب یغمایی.
- حسینی، سید محسن و بارتایا نمادی (۱۳۹۲). «نقش و اهمیت شاهنامه فردوسی در فرهنگ گرجستان». *پژوهش‌های ادبی*. س. ۱۰. ش. ۴۲. صص ۳۳-۹.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۶۹). «بیژن و منیزه و ویس و رامین (مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی)». *ایران‌شناسی*. س. ۲. ش. ۲. صص ۲۷۳-۲۹۸.
- (۱۳۹۱). «بیژن و منیزه». *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی*. ج. ۲. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۳). «بیژن و منیزه».  *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. ج. ۱۳. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ص ۲۰۶-۲۰۹.
- (۱۳۸۱). «یکی نامه از گه باستان». *نامه فرهنگستان*. ش. ۱۹. صص ۵۴-۷۳.
- ذوالفاراری، حسن (۱۳۹۲). *یکصد منظومة عاشقانه فارسی*. چ. ۱. تهران: چرخ.
- رسولی (۱۳۷۵). «شاهنامه در گرجستان». *چیستا*. ش. ۱۳۱. صص ۵۱-۵۴.
- ژرژلیانی، لیلی (۲۰۰۹). «ترجمه‌های دیرینه و جدید شاهنامه (به زبان گرجی)». *قلم* (رایزنی فرهنگی جمهوری ایران در تفلیس). س. ۱. ش. ۲. صص ۳-۶.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۵۵). «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*. س. ۱۲. ش. ۲. صص ۱۶۱-۱۹۲.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳). *حمسه‌سرایی در ایران*. چ. ۴. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳). *شاهنامه* (متن انتقادی از روی چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. چ. ۷. تهران: قطره.
- کویاجی، ج. ک. (۱۳۶۲). *آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان*. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- مار، ژرژ (۱۳۱۳). «روابط و علایق گرجستان و ایران». *مهر*. س. ۲. ش. ۷. صص ۷۳۲-۷۳۶.

- مالمیر، تیمور و فردین حسین پناهی (۱۳۹۱). «بررسی ساختاری داستان بیژن و منیژه». *متن پژوهی ادبی*. ش ۵۳. صص ۱۰۹-۱۳۲.
- متینی، جلال (۱۳۶۰). «درباره بیژن نامه». آینده. س ۷. ش ۲-۱. صص ۳۲-۳۷.
- مزداپور، کتابیون (۱۳۷۳). «منیژه و چاه بیژن» (نگاهی به داستان بیژن و منیژه در شاهنامه فردوسی). *زنان*. س ۲. ش ۲۱. صص ۵۳-۵۹.
- نولدکه، تئودر (۱۳۶۹). *حمسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. چ ۴. تهران: سپهر و جامی.
- نیکوبخت، ناصر و خورشید نوروزی (۱۳۸۴). «مقایسه عنصر طرح یا پی رنگ در منظومه بیژن و منیژه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی». *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*. س ۱۵-۱۶. ش ۵۶-۵۷. صص ۱۸۵-۲۰۶.
- هفت لشکر، طومار جامع نقالان از کیومرث تا بهمن (۱۳۷۷). مقدمه و تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Gvakharia ,A. (2005 ). "Georgia IV Literary Contacts With Persia". ed. Ehsan Yarshater. *Encyclopedia Iranica*. New York.
- Bartaya, N. (2012). "Bezhaniani". *Qalam*. no. 12. Tbilisi.pp. 2 -7 .